

Tribal Political Culture and the Underdevelopment of the Islamic-Political Structure in Afghanistan During Amanullah Khan's Era

Seyyed Bismellah Mahdavi¹ , Seyyed Abdul Qayoom Sajjadi² 

1-PhD in Islamic Civilization History, Islamic History, Sirah, and Civilization Complex, Al-Mustafa International University, Faculty member of Khatam Al-Nabiin University, Afghanistan. Email: syedbesmellah_mahdavi@miu.ac.ir

2- Department of Political Science, Khatam al-Nabiyyin University, Kabul, Afghanistan. Email: dr.sajjadi@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 5 March 2025

Received in revised form

2 June 2025

Accepted 14 July 2025

Available online

27 September 2025

Keywords:

Political Culture,
Underdevelopment,
Political Structure,
Underdevelopment of the
Political Structure,
Inflexibility,
Centralization

ABSTRACT

The political structure during Amanullah Khan's reign was considerably distant from Islamic values and prerequisites in this regard. This gap, given his reformist approach and the Islamic character of society, posed a significant challenge, which is attributable to the prevailing tribal political culture in the country. The central research question of this study is: What is the relationship between tribal political culture and the underdevelopment of Afghanistan's Islamic-political structure during Amanullah Khan's era?

This study aims to investigate this issue using an interpretive analytical method and document-based data collection (library research), based on the hypothesis that tribal political culture, as a cognitive driver and intellectual background for Amanullah Khan and his government officials, impeded transformation in the rigid political structure. It restricted the expansion of political participation, the distribution of power, and the adaptability of the system to new conditions and socio-political changes, thereby contributing to its inefficiency.

The findings indicate that despite Islamic warnings against centralizing a politically hereditary (tribal-based) structure, the inflexibility and dependency of the political system, combined with the tribal political culture, limited the capacity for reform, change, and revision of Afghanistan's political structure during Amanullah Khan's era and led to the aforementioned challenges.

Cite this article: Mahdavi, S. B., Sajjadi, S. A. (2025). Tribal Political Culture and the Underdevelopment of the Islamic-Political Structure in Afghanistan During Amanullah Khan's Era. *Historical Studies of the Islamic World*, 35 (3), 113-140. <https://doi.org/10.22034/mte.2025.20464.1896>



فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی - اسلامی در افغانستان دوره امان الله خان

سید بسم الله مهدوی^۱، سید عبدالقیوم سجادی^۲

۱. دکتری تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)، افغانستان. رایانامه: syedbesmellah_mahdavi@miu.ac.ir
۲. گروه علوم سیاسی دانشگاه خاتم النبیین (ص) کابل، کابل، افغانستان. رایانامه: dr.sajjadi@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

ساختار سیاسی در زمان امان الله خان با ارزش‌ها و بایسته‌های اسلامی در این زمینه فاصله دارد. این فاصله با توجه به رویکرد اصلاح طلبی وی و اسلامی بودن جامعه، مسئله‌ساز است و این مسئله متوجه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای حاکم بر کشور است. پرسش اصلی این است که: نسبت فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی - اسلامی افغانستان زمان امان الله خان چیست؟

تلاش این مقاله بر آن بوده است که با استفاده از روش تحلیل تفهیمی و روش گردآوری اطلاعات به صورت اسنادی (کتابخانه‌ای) مسئله مذکور را مورد بررسی علمی قرار دهد؛ آن هم با در نظر گرفتن این فرضیه که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به عنوان محرک ذهنی و عقبه فکری امان الله خان و کارگزاران حکومتی وی مانع تحول در ساختار بسته سیاسی گردیده و از گسترش مشارکت سیاسی و توزیع قدرت، انطباق پذیری آن طبق شرایط جدید و تغییرات سیاسی و اجتماعی کشور جلوگیری نموده و ناکارآمدی آن را به دنبال آورده است.

کاوش‌های صورت گرفته به این یافته‌ها انجامید که به رغم هشدارهای اسلام نسبت به متمرکز (با ماهیت تباری) ساختن ساختار سیاسی، انعطاف ناپذیری، وابستگی آن، فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، ظرفیت اصلاح، تغییر و بازنگری را در ساختار سیاسی افغانستان دوره امان الله خان محدود ساخته و باعث چالش‌های فوق شده است.

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

کلیدواژه‌ها:

فرهنگ سیاسی،

توسعه نیافتگی،

ساختار سیاسی،

توسعه نیافتگی ساختار سیاسی،

انعطاف ناپذیری،

متمرکز.

استناد: مهدوی، سید بسم الله؛ سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۴). فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی - اسلامی در افغانستان دوره امان الله خان. *مطالعات تاریخی جهان اسلام*, ۳۵ (۳), ۱۱۳-۱۴۰. <https://doi.org/10.22034/mte.2025.20464.1896>



مقدمه

ساختار سیاسی در افغانستان زمان امان الله خان از منظرهایی، تکرار و تداوم ساختار سیاسی دوره‌های پیشین بوده و تغییر رو به پیشرفتی در آن مشاهده نمی‌شود؛ به خصوص از زاویه تمرکز گرایی تبار گرایانه، انعطاف ناپذیری و وابستگی هیچ تفاوتی با ساختارهای سیاسی سلطنتی و امارتی پیشین ندارد. در جا زدگی و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی در این مقطع تاریخی بر خلاف انتظار است. چه این که امان الله خان ضرورت تغییر را درک کرده و داعیه توسعه و اصلاح طلبی داشت. این درک و داعیه در کنار اسلامی بودن جامعه می‌طلبید که ماهیت ساختار سیاسی در افغانستان مطابق با معیارهای اسلامی اصلاح گردد، تغییر نماید و توسعه یابد؛ اما این اصلاح شکل نگرفت و این تغییر به وجود نیامد. طبیعی است که این مسئله نیز همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی بریده از عوامل و دلایل متعدد درونی و بیرونی نباشد. این مقاله نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای را مهم و بنیادی دیده و تأثیر آن را در این زمینه ارزیابی خواهد کرد. آن هم به این دلیل که اولاً: ساختار سیاسی متأثر از فرهنگ شکل می‌گیرد و فرهنگ سیاسی به مفهوم باورها، ایستارها، ارزش‌ها و خلیات خاصی نسبت به مقوله سیاست و قدرت به عنوان محرک و عقبه فکری و انگیزشی ساختار سیاسی عمل می‌کند؛ ثانیاً: وجه غالب فرهنگ سیاسی در افغانستان قبیله‌ای است، لذا مسئله تحقیق حاضر این خواهد بود که جایگاه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، به عنوان متغیر مستقل، در توسعه نیافتگی ساختار سیاسی در زمان امان الله خان، به عنوان متغیر وابسته کجاست، این فرهنگ چه تأثیری در این زمینه داشته است.

بر پایه مسئله مذکور پرسش اصلی زیر به جود می‌آید که: نسبت فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی - اسلامی افغانستان زمان امان الله خان چیست؟
نقش منیت موجود در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در این مورد چیست؟ نقش خویشاوند گرایی آن در این وضعیت چیست؟

ضرورت و اهمیت این تحقیق از یک سو برمی‌گردد به مسئله توسعه نیافتگی ساختار سیاسی و آثار زیانبار آن بر زوایای گوناگون حیات اجتماعی افغانستان که ویرانگری‌های زیادی را باعث شده است. از سوی دیگر برمی‌گردد به اهمیت تاریخی حکومت امان الله خان در حیات سیاسی این کشور که در آن پرچم اصلاح طلبی برافراشته و سودای توسعه، پیشرفت و عصری سازی افغانستان و از جمله در حوزه سیاسی را داشت. لذا بایسته است که شکست آن در زمینه ایجاد ساختار سیاسی توسعه یافته اسلامی به صورت علمی شناسایی و ریشه یابی گردد. از سوی سوم

برمی‌گردد به جایگاه تعیین‌کننده فرهنگ سیاسی در توسعه و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی. به باور پژوهشگران ساختار سیاسی ریشه در باورها، احساس‌ها و شناخت‌هایی دارد که فرهنگ سیاسی به آن‌ها سمت و سو می‌بخشد. این جاست که اهمیت بحث از نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در توسعه نیافتگی ساختار سیاسی افغانستان در زمان امان الله خان قابل درک می‌شود. با توجه به این ضرورت‌ها در این تحقیق تلاش خواهد شد تا ارتباط دو مفهوم (فرهنگ سیاسی قبیله‌ای) و (توسعه نیافتگی ساختار سیاسی - اسلامی) سنجیده شده و نقش اولی در دومی بازنمایی گردد.

در حوزه فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی به صورت علمی آثار زیادی (به صورت تألیف و ترجمه) وجود دارد؛ مثل "تغییر اجتماعی و توسعه" اثر الوین سو، "سامان اجتماعی در جوامع دست‌خوش دگرگونی" اثر هانتینگتون و... "فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی مطالعه تطبیقی ایران و کره" اثر دال سیونگ یو، "فرهنگ سیاسی ایران" اثر سریع القلم... منابع مذکور قرابت زیادی با بخش‌های فکری و نظری بحث ما دارد و از آن‌ها استفاده خواهد شد. اما رابطه، تحلیل و تطبیق این دو مفهوم در حوزه افغانستان آن هم در دوره امان الله خان و با تکیه بر ارزش‌های اسلامی، کار جدی و مستقلاً صورت نگرفته است. آن‌چه هم وجود دارد، پراکنده، کوتاه و گذرا است و یا این‌که در ضمن بحث‌های کلی‌تر به آن اشاره شده است؛ مثل "جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و سیاست" تألیف دکتر سجادی که بر شکاف‌های قومی-مذهبی و رقابت نخبگان تأکید ورزیده و بازتاب آن را در بحران‌های معاصر کشور، رفتار سیاسی کارگزاران، شکست برپایی دولت ملی و جنگ‌های داخلی دهه ۱۳۷۰ شمسی نشان داده است. این اثر، بخش‌هایی از بحث ما را پوشش خواهد داد.

اثر دیگر پایان‌نامه "عقلانیت سیاسی و ساختار سیاسی در افغانستان معاصر" است که توسط دکتر شفق خواتی برای مقطع ارشد در دانشگاه مفید به نگارش درآمده است. این اثر با استفاده از روش جابری تدوین شده و معتقد است که عقلانیت سیاسی در افغانستان متأثر از نظام قبیله‌ای است که قبیله، غنیمت و عقیده عناصر اصلی آن را تشکیل می‌دهد. نویسنده این عناصر را در ساختار سیاسی افغانستان آن هم در ادوار مختلف تاریخی دنبال می‌کند. این پایان‌نامه با توجه به چارچوب نظری که انتخاب کرده است، مباحث و ویژگی‌های متفاوتی را مهم تلقی نموده و به بحث گرفته است. ضمن این‌که سطح دیگری از زیست قبیله‌ای را که متفاوت با فرهنگ سیاسی قبیله‌ای است؛ یعنی عقلانیت سیاسی قبیله‌ای را مورد توجه قرار داده و این مسئله نیز باعث شده است که ویژگی‌های نسبتاً متفاوتی را دنبال نماید. با این وجود مطالب زیادی برای استناد در این

اثر وجود دارد که در مواضع مناسب از آن استفاده شده است. همچنین تاریخ عمومی افغانستان از دیگر منابع ما در این تحقیق است که از داده‌های خام آن برای اثبات مطالب مورد نظر استفاده خواهد شد...

روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی است؛ به این معنی که پس از توصیف ویژگی‌های ساختار سیاسی حکومت امان الله خان به تحلیل و تبیین آن از طریق شاخص‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای پرداخته و به صورت تفهیمی نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در آن بازنمایی خواهد شد. روش گردآوری این تحقیق اسنادی (کتابخانه‌ای) خواهد بود که با مراجعه به منابع موجود و مکتوب مطالب مورد نظر گردآوری و در مسیر اثبات فرضیه‌ی تحقیق استفاده خواهد شد.

هدف از این تحقیق نشان دادن فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به عنوان ریشه‌ای‌ترین و مهم‌ترین عامل توسعه نیافتگی ساختار سیاسی-اسلامی در زمان امان الله خان اصلاح‌طلب است. این که فرهنگ سیاسی قبیله‌ای با نگرش‌های تنگ‌نظرانه خودمداری، خویشاوند و تبارگرایی و... مانع و فاقد ظرفیت و توانایی ایجاد ساختار توسعه یافته سیاسی-اسلامی در جامعه چهل‌تکه افغانستان است و تا زمانی که این فرهنگ تغییر نکند، رؤیای توسعه سیاسی-اسلامی به صورت عام و توسعه ساختار سیاسی-اسلامی به صورت خاص در افغانستان به واقعیت تبدیل نخواهد شد؛ همچنان که تاریخ سیاسی دوره امانی شاهی بر این مدعا است. لذا برای رسیدن به این مهم گزیری جز تغییر ذهنیت‌ها از قبیله‌ای به سمت اسلامی و عقلانی نداریم.

این تحقیق توسعه نیافتگی ساختار سیاسی در زمان امان الله خان را که داعیه اصلاح و تغییر داشت، دنبال می‌کند. آن هم در حوزه‌های متمرکز و غیرمتمرکز بودن ساختار، انعطاف‌پذیری و ناپذیری، استقلال و وابستگی ساختار سیاسی در این دوره.

مفاهیم و مباحث کلی تحقیق

این تحقیق دارای یک‌سری مفاهیم و مباحث کلی است که در این جا به آن پرداخته می‌شود.

قوم و قبیله

در تعریف قبیله میان پژوهشگران بر سر لزوم حضور عناصر فرهنگ و تبار مشترک اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی عنصر «فرهنگ» را نادیده می‌گیرند؛ مثل ماکس وبر (اکرم عارفی، ۱۳۹۳: ۱۴۵)، آیین‌وند (آیین‌وند، ۱۳۶۷: ۴۷) و جابری (الجابری، ۱۳۸۴: ۱۲۳) و برخی دیگر این عنصر را تعیین کننده می‌دانند؛ مثل بارنز و بکر (بارنز و بکر، ۱۳۸۹: ۳۲۰). در مورد لزوم حضور عنصر تبار و نژاد مشترک در تعریف قبیله هم، ریچارد تاپر، لزوم آن را در افغانستان زیر سؤال

می‌برد» (بینش، ۱۳۸۸: ۲۶). در مقابل بعضی دیگری از نویسندگان تبار و نژاد مشترک (هرچند فرضی) را از ویژگی‌های قبیله در افغانستان قلمداد می‌کنند و باورمندند که در افغانستان: «قبیله» تنها به شاخه‌های فرعی یک قوم گفته می‌شود که تنها وجود نیاکان متعدد که پدر کلان فرضی آنان نیز یکی است، آنان را از هم متمایز نموده است» (عارفی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). بنابراین در توصیف قبیله و ویژگی‌های آن در افغانستان به رغم حضور عامل فرهنگی، نمی‌توان ویژگی نسبی و خویشاوندی را نادیده گرفت.

دیدگاه اخیر نه تنها به تعریف قبیله پرداخته، بلکه نسبت به تفاوت آن با مفهوم مشابه آن؛ یعنی با مفهوم قوم نیز اشاره نموده است؛ لذا می‌توان گفت که این دو مفهوم تفاوت چندانی با هم ندارند؛ مهم‌ترین تفاوت قوم با قبیله در دایره شمول آن است (سجادی، ۱۳۸۴: ۲۹-۲۸).

تفاوت دیگر قوم و قبیله از نظر پیشینه تاریخی کاربرد این دو مفهوم است؛ قومیت و قوم‌گرایی یک پدیده مدرن و نسبتاً جدیدی است که تا اوایل قرن بیستم کم‌تر مورد استفاده دانشمندان صورت گرفته است (احمدی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۱۶-۱۱۵: ۶۱)، اما قبیله یک مفهوم سنتی و قدیمی است که در گذشته‌های دور نیز وجود داشته است.

گستره قبیله نشینی در افغانستان معاصر

قبیله نشینی تا اواخر قرن نوزدهم میلادی ساختار غالب در جامعه افغانستان بوده است؛ خان‌نشین‌های ازبک و ترکمن (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۵۴) و نیز هزاره‌ها زندگی قبیله‌ای داشته‌اند (موسوی، ۱۳۸۷: ۷۷)؛ اما پشتون‌ها، بر خلاف دیگر اقوام، هم‌اکنون نیز ساختار پیشین قبیله‌ای خود را کم و بیش حفظ کرده‌اند.

فرهنگ سیاسی

"فرهنگ سیاسی" به «الگوی ایستارها و سمت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام» (عالم، ۱۳۹۵: ۱۱۳) تعریف شده است. از این مفهوم نیز تعاریف متعددی توسط لوسین پای (نامه فرهنگ، سال دوم، ش ۵ و ۶: ۳۹)، سیدنی وربا (یو، ۱۳۸۱: ۸) و دیگران ارائه شده است. ما در این جا بر اساس تعریف کاظمی از این مفهوم پیش می‌رویم که وجه جمع تعاریف متعدد و مختلف است. وی می‌گوید: «فرهنگ سیاسی یک جامعه عبارت است از مجموعه باورها، گرایش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، معیارها و عقایدی که در طول زمان شکل گرفته و تحت تأثیر وقایع، روندها و تجربیات تاریخی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در قالب آن‌ها، نهادها، رفتارها، ساختارها و کنش‌های سیاسی برای نیل به هدف‌های جامعه شکل می‌گیرد» (کاظمی، ۱۳۸۲: ۳۶).

ویژگی‌ها و مولفه‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای

پسوند قبیله‌ای برای فرهنگ سیاسی در واقع اشاره به محتوا و عناصر سازنده آن دارد؛ یعنی نگرش‌ها، باورها و ارزش‌هایی که ذهن و زندگی انسان قبیله‌ای را تسخیر کرده و دنیای سیاسی وی را ساخت می‌دهد. اهم این ویژگی‌ها، متناسب با نیازهای این مقاله، مؤلفه‌ها و مفاهیم زیر است:

الف - منیت و خودمداری

منیت و خودمداری در فرهنگ و شیوه زیست قبیله‌ای جایگاه پُررنگی دارد. این شاخص بانی و باعث بسیاری از تحولات و منازعات درون قبیله‌ای؛ مثل نزاع‌های برادر با برادر، پسر عمو با پسر عمو... می‌باشد؛ لذا در جهان قبیله همه چیز در ارتباط با «من» سنجیده شده و سازه‌های بعدی، مثل خون و خویشاوند گرایی نیز بر محور این «من» و در ارتباط با آن شکل می‌گیرد. ضرب المثل «من و برادرم علیه پسر عمویم و من و پسر عمویم علیه بیگانه (غریبه)» (الجابری، ۱۳۸۴: ۱۳۶) که در جوامع قبیله‌ای زمزمه می‌شود، مؤید این امر است و نشان می‌دهد که «من» در این ضرب المثل در مرکز تحولات و نقش آفرینی قرار دارد و تقدم خود را در تعارض با منافع برادر نیز اشعار دارد. در ضرب المثل دیگری این تقدم با وضوح بیشتری در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به نمایش درمی‌آید که: «برادر باشی و برابر نباشی». حتی مبنا و دلیل اصلی ایل و تبار گرایی حوزه سیاست نیز علاوه بر انجام وظیفه نسبت به خویشاوندان و هم‌تباران، امنیت جویی کارگزاران سیاسی دانسته شده که برای استحکام پایه‌های حضور خودش در قدرت و سیاست به آن پناه می‌برند (سریع القلم، ۱۳۹۵: ۶۲).

به هر حال خودمداری ذهن و ضمیر انسان قبیله‌ای را قالب‌بندی نموده و زندگی سیاسی و اجتماعی وی را سامان می‌دهد. به همین دلیل برای فردی رشد یافته در فرهنگ قبیله‌ای «حیات جمعی... ارزش و اهمیت نخستین را ندارد. در نتیجه، هرکسی به این فکر است که به اصطلاح امروز «گلیم خویش از آب به در کشد»... [و] منافع فرد بر منافع جامعه اولویت دارد... افراد متوقع هستند که جامعه فدای آن‌ها شود» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۱۹۷-۱۹۶). در شرایط خاص این جامعه فقط افراد بیگانه را دربر نمی‌گیرد، پدر، پسر، برادر... را نیز شامل می‌شود.

خشونت‌های سیاسی در قالب منازعات درون خانوادگی، در تاریخ معاصر افغانستان، مبتنی بر همین فرهنگ زیستی صورت می‌گرفت که در آن به محض این‌که کسی در موقعیت کسب رهبری قرار می‌گیرد، افراد دیگری مثل عمو، پسر عمو، برادر و حتی پسر با وی به ستیز و رقابت برمی‌خاست (روا، ۱۳۷۲: ۳۸).

بنابراین منیت و خودمداری یکی از ویژگی‌ها و شاخصه‌های اصلی و مهم فرهنگ سیاسی و زیست اجتماعی قبیله‌ای به شمار می‌رود.

ب- خویشاوند و قبیله گرایی

تعلق، ارتباط، وابستگی تباری و هم‌خونی در مرکز روابط و تعاملات اجتماعی زیست قبیله‌ای قرار داشته و داورهای حقوقی، حقانیت، احساس مسئولیت و وظیفه، دشمنی و دوستی و... بر محوریت همین عنصر شکل می‌گیرد. فردیت و هویت مستقل فردی، تخصص و توانایی، استدلال و منطق گفت‌وگو، محلی از اعراب ندارد، آنچه اهمیت دارد، هویت نسبی، قبیله‌ای و جمعی آن است. بر این اساس چالش‌ها و مشکلات از حالت فردی خارج می‌شود و به کل ایل و تبار مربوط می‌شود؛ حمله به فرد حمله به کل ایل و تبار تلقی شده و دفاع از فرد وظیفه تک‌تک افراد قبیله است (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۳۷ و الجابری، ۱۳۸۴: ۱۲۸)؛ مسئولیتی هم که در پی این حمله ایجاد شده است، متوجه تمام قوم و قبیله مهاجم است و نه فقط شخص آن (آیین‌وند، ۱۳۶۷: ۴۷). همچنین دستاوردها و افتخارات کسب شده توسط اعضاء نیز نه فقط به خود وی که به کل خانواده و قبیله تعلق می‌گیرد و ارتقاء فرد به معنای ارتقاء خانواده خواهد بود (سریع القلم، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷: ۳۸-۳۷).

البته ویژگی‌های مهم دیگری در فرهنگ سیاسی و زیست اجتماعی قبیله وجود دارد، ولی بر اساس نیاز این مقاله، به توضیح دو مورد مذکور بسنده می‌شود.

توسعه نیافتگی

توسعه نیافتگی عنوانی است که به کشورهای به نام جهان سوم، عقب مانده، در حال توسعه و غیره اطلاق می‌شود (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۳۰). اما پاسخ این‌که تعریف توسعه نیافتگی چیست؟ دشوار است؛ هانس سنگر با توجه به همین دشواری، کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته را به زرافه تشبیه می‌کند که به رغم دشواری توصیف، اگر کسی آن‌ها را ببیند خواهد شناخت (سوری و خیشوند، ش ۱۳۹، ۱۳۸۲: ۵۹). با این وجود برخی از کارشناسان تعاریفی از این مفهوم ارائه داده‌اند که به ذکر تعریف فرانک به عنوان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز مکتب توسعه نیافتگی از این مفهوم بسنده می‌شود. وی کشوری را توسعه نیافته می‌داند که: «از منابع و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای گام گذاردن در راه توسعه محروم مانده است» (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۲۶۱).

از نظر پیشینه تاریخی، بحث از مفهوم توسعه و توسعه نیافتگی به صورت خودآگاه پس از

جنگ جهانی دوم و فضای سیاسی ناشی از جنگ سرد دارد شکل گرفت. در این دوره دولت آمریکا برای جلوگیری از رشد و نفوذ شوروی در کشورهای برآمده از خاکستر استعمار و موفقیت سیاست‌هایش، بنیاد پژوهشی را به وجود آورد که با بررسی علمی چالش‌های ممالک توسعه نیافته، بسترهای علمی و نظری توسعه یافتگی آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. این عطف توجه منجر به تولید نظریه‌ها و شکل‌گیری مکاتب مختلف فکری در حوزه توسعه و توسعه نیافتگی گردید (ساعی، ۱۳۸۴: ۸ و ۹).

توسعه نیافتگی ساختار سیاسی (در ادبیات علوم سیاسی)

در مورد ساختار سیاسی توسعه نیافته ساموئل هانتینگتون باورمند است «هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند به همان نسبت به میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد» (قوام، ۱۳۸۲: ۱۵). آیزنستات هم «توسعه سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدار سیاسی در کلیه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد... به موازات تنوع ساختاری می‌بایستی میزان استقلال و یا وابستگی ساختارها و کارکردها را نیز در نظر داشت. بدین معنا که هر اندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هر کدام دارای هویت مستقل برای خود باشند، به همان نسبت بر درجه توسعه سیاسی آن اضافه خواهد شد» (همان، ۲۰-۲۱). بر این اساس فقدان تنوع و تخصصی شدن ساختار سیاسی، تمرکز اقتدار سیاسی، سادگی، انعطاف ناپذیری و وابستگی ساختارها و کارکردها از شاخص‌های توسعه نیافتگی ساختار سیاسی در ادبیات علوم سیاسی به حساب می‌آید.

توسعه نیافتگی ساختار سیاسی از نظر اسلام

با رویکردی معطوف به چالش‌های ساختار سیاسی افغانستان دوره امان الله خان، می‌توان به بررسی منابع مکتوب و سیره سیاسی پیشوایان دینی پرداخت و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی زیر را از دیدگاه اسلام نشان داد.

الف - متمرکز با ماهیت تباری

تمرکز قدرت سیاسی در دست فرد و یا مجموعه‌ای خاص، به گونه‌ای که از اشتراک و سهم‌گیری افراد خارج از مجموعه منظور ممانعت به عمل می‌آید و لیاقت، شایستگی‌ها و توانمندی‌ها در آن لحاظ نشود، مغایر با اندیشه شایسته سالار و تجربه سیاسی پیشوایان اسلام است. رسول گرامی (ص) در حکومت نبوی مدینه از انحصار قدرت و شکل‌گیری حکومت فردی و تباری

جلوگیری کرده و به مشارکت چهره‌های توانمند طوایف و قبایل مختلف در قدرت و مدیریت بهتر سیاسی جامعه اسلامی اهتمام ورزید. از آنجایی که در جامعه قبایلی آن‌روز، چنین چهره‌هایی عمدتاً در هیئت رؤسای قبایل و شیوخ قبیله بروز و ظهور می‌یافت، لذا در این دوره ما شاهد فعالیت رؤسای قبایل مختلف تازه مسلمان شده در مقام و موقعیت‌های مختلف سیاسی و نظامی هستیم (فراتی، ۱۳۸۹: ۸۱-۸۲).

مبتنی بر همین منطق و تفکر سیاسی امام علی (ع) نیز در چینش نیروهای سیاسی حکومت، از تبار و قریش‌گرایی احتراز جست و مهم‌ترین ولایت‌ها و شهرها را به والیان غیر قریشی واگذار کرد. در عرصه نظامی، قضاوت، انتخاب کارمندان دون رتبه... (نهج‌البلاغه، نامه ۱۳۷۶: ۳۳۲ و ۳۳۴) نیز سیاست شایسته سالاری و استفاده از نیروهای توانمند قبایل و طوایف مختلف را دنبال می‌نمود. بنابراین تمرکز گرایی تبار گرایانه در ساخت سیاسی منافی و مغایر اندیشه و آموزه‌های سیاسی شایسته سالارانه و عدالت محورانه اسلامی بوده و یک پدیده نامطلوب و توسعه نیافته تلقی می‌شود.

ب- انعطاف ناپذیر

بررسی تاریخ سیاسی اسلام و تأکید منابع اسلامی نشان می‌دهد که اسلام توجه زیادی بر انطباق‌پذیری ساختار و نظام سیاسی با شرایط و تقاضاهای جدید جامعه دارد؛ به همین دلیل اسلام، شکل و ترکیب خاص و تغییر ناپذیری برای نظام و ساختار سیاسی معرفی نکرده است؛ به‌گونه‌ای که تخلف از آن و تغییر اصول کلی آن جرم و زیر پا گذاشتن اصول اسلامی به حساب آید؛ لذا گفته می‌شود که شکل ساختار سیاسی در اسلام یک امر عرفی و عقلایی است و در هر زمانی می‌تواند متناسب با شرایط آن جامعه سازماندهی شود (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۰: ۲۴). علاوه بر این توجه و تأکیدی که اسلام بر امر کارآمدی و پاسخ‌گویی دارد نیز، مبرهن می‌سازد که انعطاف و انطباق‌پذیری ساختار سیاسی از دیدگاه اسلام آسیب‌زا و نامطلوب بوده و انطباق‌پذیری، پاسخگو و بروز بودن آن لازم و ضروری شمرده می‌شود. ضمن این‌که سیر تحول نظام و ساختارهای سیاسی در اسلام، از زمان استقرار حکومت نبوی (ص) در مدینه تاکنون، نیز مؤید این واقعیت است که اسلام به نظام و ساختار سیاسی خاصی نظر نداشته و این مسئله را به مقتضای زمانه و نیازهای جامعه واگذاشته است.

همچنین، «اصل مصلحت و حفظ نظام» در اندیشه سیاسی اسلام نیز عنصر مهم و اساسی است که ناظر به مسئله سازگاری و کارآمدی نظام سیاسی اسلام است. این اصل یعنی «تقدم اهم

بر مهم هنگام تراحم دو امر ذو مصلحت» (حقیقت، ۱۳۸۱: ۳۶۴). لذا می‌توان از طریق تقدم اهم و رعایت مصالح دین، جامعه و حکومت اسلامی در ساختار و شیوه حکومت‌داری تغییر ایجاد نموده و به نیازهای به وجود آمده در سطح جامعه و زمانه پاسخ مقتضی و متناسب داد. در واقع اصل مصلحت، راهکار دیگری جهت به روز نمودن نظام سیاسی در ادوار مختلف و شرایط متفاوت است و «با تفسیر درست از «مصلحت نظام» می‌توان مقتضیات مدرنیته را در دولت اسلامی نهادینه کرد» (همان).

درمجموع انطباق‌پذیری نظام و ساختار سیاسی از نظر اسلام و متفکران اسلامی یک مسئله حیاتی و ضروری و انعطاف‌ناپذیری آن یک چالش ویرانگر و انحطاط آور شمرده می‌شود.

ج- وابسته

وابستگی نظام و ساختار سیاسی، به معنای مظهر منافع و ابزار دست افراد و جریان‌های نفوذی عمل کردن، مغایر با روح عدالت و قانون‌گرایی اسلام است. لذا اسلام بر نهادمندی، استقلال، رویکرد ملی و تأثیر ناپذیری ساختار سیاسی از عوامل بیرونی و غیر اصولی توصیه و توجه دارد. فرمان امام علی (ع) به والی مصر مبنی بر تطبیق یکسان قانون نسبت به همه، دغدغه‌وی را در مورد حفظ استقلال نظام و ساختار سیاسی اسلام و تبدیل نشدن آن به عنوان مظهر و حامی مصالح و منافع افراد سودجو و خاص، بازتاب می‌دهد:

«و هرکس را اعم از نزدیک و دور که حق او را الزام کند، او را بر حق ملتزم کن (و باکی نداشته باش) و در این باره بردبار باش و خدا را در نظر بگیر و از این که الزام به حق، خویشان و خواص را به سختی و مشقت بیاندازد که در نتیجه از تو ناراضی شوند، نگران مباش و کار خود را انجام بده و سنگینی این عمل را به جهت عاقبت خوبی که به دنبال دارد، تحمل کن، زیرا عاقبت آن پسندیده است» (جعفری، ۱۳۶۹: ۲۵۹).

شیوه زمامداری خود آن حضرت نیز همین‌گونه بوده و نهادهای تحت مدیریتش به همین روش عمل می‌کردند (علیخانی، ۱۳۸۴: ۵۴).

بنابراین، رویکرد فروملی، قانون‌شکنی، محله‌گرایی، حزب‌گرایی، نسب‌گرایی، تأثیرپذیری و درمجموع وابستگی از ویژگی‌های ساختار سیاسی ظالمانه و توسعه نیافته در دیدگاه اسلام است و رویکرد ملی و اهتمام به قانون، شایستگی‌ها و لیاقت‌ها، و بی‌توجهی به موقعیت و شخصیت افراد و مقاومت در برابر فشار جریان‌های نفوذی از شاخصه‌های ساختار سیاسی عادلانه، قانونمند و توسعه یافته است.

فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی سیاسی

دانشمندان در تبیین توسعه نیافتگی سیاسی عوامل مختلفی را مهم دیده‌اند؛ لیست بر نقش اقتصاد تأکید نموده و میان فقر و رفاه جامعه با وضعیت سیاسی آن ارتباط می‌بیند (سو، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۷)، ماکس وبر عامل سیاسی را مهم می‌بیند و توسعه نیافتگی سیاسی جوامع شرقی را با شخصی بودن حکومت، موقعیت شاه و دامنه اختیارات آن مربوط می‌داند (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۷۸: ۹۱)، هانتینگتون ضمن این‌که عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در این زمینه دارای نقش می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۲۹۸، ۱۲۶، ۳۲۶، ۳۲۹، ۸۷، ۹۰ و ۸۹)، بر نقش عامل اجتماعی از طریق نیروهای مسلط کهنه و سنتی (شاه، علما، اشرافیت زمین‌دار و ارتش) نیز انگشت می‌گذارد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۴۷، ۲۳۲، ۲۳۰ و ۲۳۶) و پارسونز هم فرهنگ را مهم دیده و میان ارزش‌های حاکم بر جامعه و اهداف، نهادها و رفتارهای سیاسی موجود در آن اتصال برقرار می‌کند (یو، ۱۳۸۱: ۲۸).

این مقاله ضمن این‌که نقش دیگر عوامل را در این زمینه رد نمی‌کند، نقش فرهنگ سیاسی را در توسعه نیافتگی ساختار سیاسی مهم می‌داند و میان ساختار سیاسی یک کشور با وضعیت فرهنگ سیاسی آن ارتباط معنادار و بنیادی می‌بیند و باور دارد که فرهنگ سیاسی بستر فکری ایجاد ساختار سیاسی را از طریق شکل دادن به باورهای اعضای جامعه نسبت به منافع و نحوه تعقیب آن منافع، ایجاد می‌کند و ساختار سیاسی را شکل می‌دهد؛ مثلاً در جامعه‌ای که ملی‌اندیشی نهادینه شده باشد، ساختاری که در این جامعه شکل می‌گیرد قطعاً متفاوت از جامعه‌ای است که در آن خویشاوند و قبیله‌گرایی یک ارزش باشد؛ زیرا افق ذهنی تنگ‌نظرانه قبیله‌ای ساختار سیاسی را به سمتی سامان دهد که تأمین‌کننده منافع قوم و قبیله باشد و بس... (کاظمی، ۱۳۸۲: ۴۳-۴۲).

ساختار سیاسی

طرز به هم پیوستگی یک مجموعه را ساخت و یا ساختار می‌گویند؛ به عبارتی دیگر ساختار «نظم و نسق مجموعه‌ای از اشیا، اجزا و نیروهاست که به نحوی کنار هم قرار گرفته‌اند و یک کل خاص را تشکیل می‌دهند» (بخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳: ۶۶۲)؛ در جای دیگر گفته شده است که: «مجموعه نهادها و مراکزی که قدرت سیاسی را در دست دارند و یک کلیت واحد را به وجود می‌آورند، ساختار سیاسی می‌نامند» (نقیب زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۵). ایشان معتقدند که در بحث از ساختار سیاسی باید، قبل از همه، به نحوه چینش نیروها و توزیع یا تمرکز قدرت و نیز نهادها و سازمان‌ها توجه کرد (همان).

فرهنگ سیاسی و توسعه نیافتگی ساختار سیاسی در افغانستان دوره امان الله خان

با توجه به این که فرهنگ سیاسی، به عنوان جزئی از فرهنگ به صورت عام، زیربنا و عقبه فکری ساختار سیاسی جامعه می‌باشد و افغانستان هم یک کشور اسلامی است، این یک انتظار معقول است که ساختار سیاسی این کشور بر بنیاد فرهنگ و آموزه‌های اسلامی استوار باشد. این انتظار در زمان حاکمیت امان الله خان به این دلیل بیشتر است که وی متأثر از اندیشه‌های محمود طرزی (شاگرد سید جمال الدین) بوده، داعیه اصلاحات، توسعه و ارتقاء جایگاه بین المللی کشور را داشت و اصلاحات مهمی نیز انجام داد؛ اما آن چه در این زمان و در عینیت سیاست و جامعه رخ داد، بر خلاف انتظار، تکرار و تداوم ساختار سیاسی پیشین است. این امر اندیشه را به سمت بررسی بعد دیگر فرهنگ سیاسی این کشور، یعنی بررسی نقش فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در این زمینه سوق می‌دهد. این که مؤلفه‌ها و شاخص‌های موجود در این فرهنگ چه نقش و تأثیری در این زمینه داشته است. در این جا این نقش و تأثیر مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

الف - منیت و خودمداری

بازتاب این ویژگی فرهنگ سیاسی قبیله‌ای به صورت زیر در حوزه ساختار سیاسی قابل رؤیت است.

انعطاف و انطباق ناپذیری ساختار سیاسی

ساختار سیاسی باید از ظرفیت به روزرسانی برخوردار بوده و خود را مدام با تغییرات محیط پیرامونی هماهنگ و تطبیق سازد و نسبت به تقاضاهای ناشی از این تغییرات واکنش لازم و قناعت بخشی ارائه دهد. اگر نظام و ساختاری از این ویژگی و ظرفیت برخوردار نباشد، فاصله آن با محیط پیرامونی افزایش یافته و به نابودی آن خواهد انجامید. در افغانستان معاصر تغییرات محیط پیرامونی دو تقاضای مهم سیاسی ایجاد کرد: ۱- تقاضای فرهنگیان و روشنفکران اقوام مختلف کشور که خواهان محدودیت قدرت سلطنت با قانون و شکل‌گیری نظام سیاسی مشروطه... بودند، ۲- تقاضای اقلیت‌های قومی و به خصوص هزاره‌ها و شیعیان این کشور جهت احقاق حقوق سیاسی و مذهبی. در این جا واکنش ساختار را در قبال تقاضای اول بررسی می‌کنیم؛ مورد دوم را بعداً ذیل عنوان خویشاوند گرایی به تحلیل و تفسیر خواهیم نشست.

اصلاحات فرهنگی و آموزشی حبیب الله خان انتشار اندیشه مشروطه خواهی، قانون گرایی... در فضای سیاسی افغانستان و شکل‌گیری جنبش مشروطیت در این کشور را در پی داشت

(حیبی، ۱۳۷۲: ۵۹). البته تحولات سیاسی کشورهای منطقه‌ای نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبود. مشروطه خواهان در سه دسته گردهم آمده بودند: لیبرال‌های دربار با محوریت امان الله خان، اخوان افغان‌ها یا جمعیت سری ملی با محوریت محمد سرور و اصف (عمدتاً معلمین مکتب حبیبیه) و روشنفکران متفرق خارج از حلقه دربار و حبیبیه (غبار، ج ۱، ۱۳۸۴: ۷۱۶-۷۱۷). این جنبش، استبداد و تمرکز گرایی فردی را نشانه رفته بود و دغدغه جدی در مورد مشارکت اقوام و اقلیت‌های محروم و مستضعف در حوزه سیاست نداشت؛ خروج قدرت از دست یک فرد، تفکیک قوا... مهم‌ترین مطالبات مشروطه خواهان را تشکیل می‌داد. حبیب الله خان به تقاضای مشروطه خواهان تمکین نکرده و آن‌ها را سرکوب نمود.

باروی کار آمدن امان الله خان، در ابتدا مطالبات مشروطه خواهان مورد توجه واقع شده نظامنامه‌هایی تصویب شد، کابینه‌ای شکل گرفت، تفکیک قوای ساده‌ای صورت گرفت، آزادی‌هایی در نظر گرفته شد... (همان، ۷۹۴-۷۹۵). اما واقعیت این است که این دست اقدامات هم نتوانست سلطنت را از مطلقه خارج سازد. زیرا امان الله خان به قانون و مشاوری پابند نبود و همچنان با مطلق العنانی عمل می‌کرد. وی، به تدریج و به شگردهای متفاوت، مشروطه خواهان واقعی را از صحنه حذف نمود؛ دستشان را از قدرت کوتاه کرده و بعضی را در قالب دیپلمات به خارج از افغانستان فرستاد. در واقع، از مشروطه طلبان استفاده نموده به حکومت رسید؛ بعد که فرصت را فراهم دید، به ساختار سلطنتی مطلقه و استبدادی پدرش بازگشت. به عبارتی، ساختار سیاسی این دوره نیز در برابر تقاضای مشروطه خواهان مبنی بر قانونمند شدن حکومت داری و انفکاک ساختاری انعطاف ناپذیری نشان داد.

انعطاف ناپذیری و تمکین نکردن ساختار سیاسی در قبال مطالبات روشنفکران و مشروطه خواهان بر خلاف آموزه‌های اسلامی است. این که اسلام ساختار نظام را مسکوت گذاشته به این دلیل است که زمینه را برای تحول و حرکت در بستر زمان هموار نماید تا کارگزاران نظام اسلامی، با استفاده از روش پویای اجتهادی و متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی و تحولات تاریخی، ساختار متناسب با هر عصر را برای آن انتخاب نمایند (مبلغ، ۱۳۹۴: ۲۸۱). در زمان امان الله خان ذایقه جامعه تغییر کرده و نیازهای جدیدی خلق شده است؛ لازم است که ساختار سیاسی متناسب با تقاضاهای جدید بازسازی شود؛ اما این اتفاق نیافتاد و ساختار سرسختی از خود نشان داد.

انعطاف ناپذیری و سرسختی ساختار در این زمان ارتباط زیادی با فرهنگ سیاسی قبیله‌ای این کشور و به ویژه عنصر منیت و خودمداری برقرار می‌کند. زیرا «در نظام فکری و گرایشی قبیله‌ای، تنها منافع فردی مطرح بوده و انسان قبیله‌ای، دارای خصلت‌های خودمدارانه و

فردگرایانه افراطی می‌باشد، به این معنا که افراد، حتی در مواقع که شعار منافع عمومی و قبیله‌ای می‌دهند، در واقع دنبال منافع شخصی خویش می‌باشند چون اولاً منافع فردی در نظام قبیله‌ای، از مجرای مطالبات قومی-قبیله‌ای دنبال می‌گردد و ثانیاً منطق وابستگی خونی ایجاب می‌نماید که خود انسان در مرکز تعاملات و مناسبات اجتماعی قرار گیرد، لذاست که افراد قبیله اندیش گرایش جدی به خودپرستی افراطی [دارد]» (محبی، ۱۳۸۶: ۱۱۹). خودگرایی افراطی و محوریت و مرکزیت «خود» و «منیت» در این نظام فرهنگی (محبی، ۱۳۸۹: ۶۳)، در کنار غربت مفاهیم کلان‌نگر «ملت» و «منافع ملی» فرد را فاقد حس وطن پرستی واقعی به بار می‌آورد و میهن دوستی به عنوان یک ارزش در ذهنیت وی نهادینه نمی‌شود؛ واقعیتی که سر هنری رالین سون به اشاره نموده، می‌گوید: «احساس میهن پرستی آن طور که در اروپا متداول است نمی‌تواند در میان افغان‌ها وجود داشته باشد» (هایمن، ۱۳۷۷: ۷). در خلا وجود چنین احساسی، منافع ملی به سود منافع شخصی قربانی می‌شود.

این چالش در حوزه ساختار سیاسی نیز خود را نشان می‌دهد. زیرا تقاضای روشنفکران و مشروطه خواهان مبنی بر تغییر ساختار از سلطنت مطلقه به مشروطه، توزیع قدرت، تفکیک قوا، محدود ساختن رفتار کارگزاران با قانون، تشکیل پارلمان، آزادی‌های سیاسی... به رغم این‌که بهینه کاری، توسعه و ارتقاء جایگاه ملی و کشوری را به دنبال دارد، اما در تعارض و تقابل شدید با منافع تمامیت خواهانه‌ی متولیان ساختار سیاسی حاکم و از جمله امان الله خان می‌باشد و آن را به خطر می‌اندازد. اینجاست که ذهنیت خودمدارانه گردانندگان ساختار حاکم نقش اساسی خود را نشان می‌دهد و در برابر هر تقاضایی که منافع آن‌ها را تهدید و یا محدود کند انعطاف ناپذیری و سرسختی نشان می‌دهد؛ به هر شکل ممکن آن را سرکوب نموده و از منافع خود دفاع می‌کند. حذف مشروطه خواهان همراه با بازگشت تدریجی استبداد در زمان امان الله خان که به عقیم ماندن تلاش‌های مشروطه خواهی و قانون گرایی نیز انجامید، ریشه در همین ذهنیت داشته و در راستای حفاظت از منافع شخصی و نامشروع امان الله خان و منتفعان سلطنت مطلقه صورت می‌گرفت. به این ترتیب خودمداری قبیله‌ای با حضور محوری و جهت بخش خود در ذهن و ضمیر حامیان ساختار سیاسی حاکم نقش مهمی در انطباق ناپذیری ساختار با تغییرات محیط پیرامونی و نادیده گرفتن تقاضاهای جدید برخاسته از آن ایفا نموده است و از ارائه پاسخ سریع و منطقی نسبت به این تقاضاها باز داشته است.

به عبارت دیگر ذهنیت و شخصیت خودخواه و خودمدار امان الله خان شرایطی را به وجود آورده است که در آن قبل و بیش از همه بر منافع شخصی تمرکز می‌شود و تحولات و تقاضاهای

جدید بیرونی نیز معطوف به همین امر ارزیابی می‌گردد؛ هر نوع تقاضا و درخواستی که منافع تمامیت‌خواهانه وی را تهدید کند و برتری وی را به چالش کشد، سرکوب می‌شود. بازتاب عینی و بیرونی این ذهنیت در حوزه ساختار سیاسی به صورت انعطاف‌ناپذیری و سرکوبی تقاضاها خود را نشان می‌دهد. آن‌چه که در زمان امان‌الله خان و در مقابل درخواست‌های روشنفکران و اصلاح‌طلبان مشروطه‌خواه مشاهده شد، ریشه در همین ذهنیت و شخصیت دارد که خود با عقبه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و به خصوص منیت و خودمداری حمایت و پشتیبانی می‌شود.

ب- خویشاوند و قبیله گرایی

شاخص‌های دیگر فرهنگ سیاسی قبیله‌ای که ساختار سیاسی را در این دوره متأثر ساخته است، خویشاوند و قبیله گرایی است. این شاخص که در فرهنگ و منطق زیستی قبیله‌ای از مهم‌ترین به حساب می‌آید، باعث تغییرات زیر در حوزه ساختار سیاسی شده است.

۱- قومی-قبیله‌ای شدن ساختار سیاسی / متمرکز با ماهیت تباری

پژوهشگران بر این باور است که در بحث از ساختار سیاسی قبل از همه بایستی به آرایش نیروها و توزیع یا تمرکز قدرت توجه کرد؛ زیرا قدرت سیاسی مهم‌ترین معیاری است که می‌توان با آن ماهیت و نوع ساختار سیاسی را شناخت. به باور ایشان استقرار قدرت سیاسی در یک جامعه به سه صورت انجام می‌شود؛ تمرکز کامل در دست فردی واحد، توزیع محدود میان عده‌ای خاص و توزیع کامل آن (نقیب زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۵-۱۶۶). البته با این توضیح که شکل منقحی از صور سه‌گانه مذکور وجود ندارد (همان، ۱۶۶).

به هر حال، بحث از متمرکز و غیر متمرکز بودن قدرت سیاسی و چینش نیروها، از مباحث مهم و اولیه در ساختار سیاسی است. وقتی با این نگاه به ساختار سیاسی در افغانستان زمان امان‌الله خان توجه شود، مشاهده می‌گردد که متمرکز بودن با ماهیت ایلی و تباری، از مهم‌ترین ویژگی‌های قدرت سیاسی در این دوره است. در این زمان قدرت و سیاست در سلطه و انحصار افرادی با تبار و نژاد خاصی بوده است.

البته، درست است که اسلام شکل خاصی برای نظام و ساختار سیاسی تعیین نکرده و آن را یک امر عرفی و عقلایی تلقی نموده است؛ اما با توجه به مباحثی که قبلاً مرور شد، قطعاً تمرکز قدرت سیاسی صرفاً بر مبنای تعلق و وابستگی ایلی و تباری، مورد تأیید اسلام نبوده و مخالف با روح تخصص گرایی و شایسته سالاری آن است و توسعه نیافته به حساب می‌آید. در تقسیمات جدیدی که از ساختار سیاسی صورت می‌گیرد نیز بسته، متمرکز و غیر مشارکتی بودن از

ویژگی‌های نظام و ساختار سیاسی سنتی شمرده شده است که در مقابل نظام و ساختار سیاسی متجدد قرار گرفته (همان، ۱۶۷) و یک شکل توسعه نیافته تعریف می‌شود.

با در نظر داشت این توضیح، وقتی تاریخ سیاسی افغانستان را ورق می‌زنیم، می‌بینیم، در زمان امان الله خان و حتی قبل از آن، به رغم درک ضرورت توزیع قدرت و استفاده از ظرفیت ملی جهت اتخاذ تصمیم سیاسی و مدیریت بهینه و کارآمد سیاسی کشور، بهای واقعی به آن داده نشده و اقدام مقتضی صورت نگرفت و امان الله خان مشروطه خواه «هیچ گونه تغییرات جدی در ساختار قبیله‌ای حکومت ایجاد نکرد و مظاهر نابرابری و تعصبات قومی و قبیله‌ای همچنان بر همه ابعاد جامعه و به ویژه، ارکان و عنصر سلطنت سایه افکنده بود» (سجادی، ۱۳۸۰: ۷۳). لذا در ساختار سیاسی و سیاست گذاری حکومت وی هیچ هزاره‌ای حضور نداشت و در حوزه اداری نیز «با تشکیل بوروکراسی دولتی باعث افزایش فساد و خویشاوند گماری شد» (یوانز، ۱۳۹۶: ۱۳۷). به عبارتی در بخش جذب و فعالیت در حوزه اداری-سیاسی و چینش نیروها نیز قوم و قبیله گرایانه عمل نموده و فرصت‌ها و مأموریت‌های سیاسی را در دست خاندان و قوم و قبیله‌ی حاکم قرارداد. در این دوره «... اگر بت محمدزایی شکسته شده بود، به جای آن در این وقت بت بارکزایی ایستاده بود. مثلاً در آن وقت کابل در دست والی محمود یاور و شاغاسی علی احمد و قندهار در دست عبدالعزیز وزیر و محمد سرور نایب الحکومه و عبدالکریم نایب الحکومه و نیک محمد فرقه مشر و مزار و هرات در دست محمد ابراهیم نایب الحکومه و عبدالرحمن فرقه مشر قرار داشت که همه آن‌ها بارکزایی و مربوط به خاندان سراج‌الخوانین مادر شاه بودند! در سمت جنوبی (پختیا) عبدالحکیم بارکزایی، در غزنه، و روزگان [ارزگان؟] دوست محمد ناظم بارکزایی، در گرشک محمد امین بارکزایی حکم می‌راندند و قس علی‌هذا بازار بارکزائیت سخت گرم بود و اکثراً مردم پاکدامن و دلسوزی هم نبوده‌اند، که بر احوال شاه و مردم دلشان بسوزد و یا از فساد اوضاع جلوگیری کنند» (حبیبی، ۱۳۷۲: ۲۲۸). علاوه بر این در حوزه نظامی نیز «امرای ارتش از میان خانواده سلطنتی انتخاب می‌گردید، به آنان نه تنها امتیازات زیادی داده می‌شد بلکه عناوین کاذب هم تراشیده شد. سپه سالار، سردار، مارشال...» (بیش، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

این در حالی است که ساختار سیاسی در اسلام دقیقاً در زاویه مخالف این دست ویژگی‌ها قرار دارد. ما دیدیم که در حکومت رسول گرامی افرادی با ماهیت قبیله‌ای متفاوتی سهم داشتند و امام علی (ع) هم «مهم‌ترین ولایت‌ها و شهرها را به والیان غیر قریشی واگذار کرد. امام (ع)، عثمان بن حنیف انصاری از قبیله بنی اوس را به حکومت بصره، و قیس بن سعد بن عباد... را به ولایت مصر گمارد. در دیگر شهرها و ولایت‌ها نیز کم و بیش این سیاست تصفیه قریش از

منصب‌های دولتی دنبال شد. این سیاست‌ها... نوعی جبران بی‌عدالتی نسبت به انصار بود» (فیرحی، ۱۹۳).

تداوم ساخت قبیله‌ای و قومی قدرت و سیاست در افغانستان زمان امان الله خان و تعارض آن با بایسته‌های اسلامی در این زمینه، به رغم ادعای اصلاحاتی که داشت، با خویشاوند و قبیله‌گرایی به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، پیوند دارد. این شاخص حقوق و تکالیف دو سویه و متقابلی را برای اعضای قبیله تعریف می‌کند. از یک سو دفاع از هر یک از اعضای قبیله در برابر مشکلات و چالش‌ها وظیفه‌ی کل اعضا بوده و حمله به وی حمله به قبیله تلقی می‌شود، از سوی دیگر دستاوردها و افتخاراتی که نصیب اعضای قبیله می‌شود نیز، به کل قبیله تعلق گرفته و فرد در زمان ارتقاء موقعیت سیاسی و اجتماعی، بر اساس تعهد و وظیفه قبیله‌ای موظف است که «دست سایر اعضای خانواده و قوم و خویش را بگیرد تا آن‌ها نیز از مزایای اجتماعی بیشتر برخوردار شوند» (سریع القلم، ۱۳۷۷: ۳۸).

علاوه بر این، خویشاوند و قبیله‌گرایی از نظر روانی مرز خودی و بیگانه را بر اساس همین معیار تعیین نموده و افراد خارج از دایره خویشاوندی و هم قبیله‌ای را غیر، بیگانه و دشمن تلقی می‌کند و غیر قابل اعتماد به شمار می‌آورد (همان). دشمن‌پنداری افراد خارج از دایره تیره و تبار، باعث هراس و ایجاد حس ناامنی در کارگزاران سیاسی از ناحیه کسانی می‌شود که غیر تلقی می‌شوند. کسانی که در صورت دستیابی به قدرت و فرصت، حذف و نابودی ما را رقم می‌زنند. بی‌اعتمادی و هراس این‌چنینی باعث می‌شود که ورودی‌های ساختار سیاسی بر روی افراد خارج از دایره‌ی خودی بسته شود و از شریک ساختن آن‌ها در قدرت سیاسی امتناع صورت گیرد و تمایل به چینش ساختار از افرادی که خودی تلقی می‌شوند، بیشتر و بیشتر گردد. به عبارت دیگر خویشاوند گرایی و غیر ستیزی در ساختار سیاسی، علاوه بر انجام وظیفه، ریشه امنیت‌جویی نیز دارد. سیاست‌مداران حضور پررنگ و قدرتمند خویشاوندان و هم‌تبارانش را در ساختار سیاسی باعث تقویت و تحکیم قدرت و مواضع سیاسی خود می‌دانند و حضور این‌چنینی بیگانگانی را که خصم و غیر قابل اعتماد تصور می‌کنند، تهدیدی علیه منافع و مقام سیاسی‌شان تلقی می‌کنند؛ به همین دلیل تضعیف و دور نگه‌داشتن آن‌ها از ساختار سیاسی جزء دغدغه و سیاست رسمی می‌شود و به صورت سیستماتیک دنبال می‌گردد.

همین بینش و تفکر ماهیت ساختار سیاسی، چینش افراد و توزیع قدرت در افغانستان زمان امان الله خان را به شکل قومی و قبیله‌ای رقم زده است؛ وی را واداشته است که از باب ایفای وظیفه و تعهد قبیله‌ای، مقامات و فرصت‌های متعدد سیاسی را به افراد قوم و قبیله خود واگذار

کند و در استخدام و جذب افراد، هم‌تبارانش را در اولویت قرار دهد و از باب امنیت‌جویی ورود افراد خارج از دایره تیره و تبار را در ساختار سیاسی با چالش و موانع مواجه سازد. بدین ترتیب ساختار سیاسی را در دست قوم و قبیله خاص متمرکز سازد و به آن ماهیت توسعه نیافته فروملی و متمرکز با ماهیت تباری دهد.

۲- انعطاف ناپذیری ساختار سیاسی

انعطاف ناپذیری و ایستادگی ساختار سیاسی در برابر خواسته‌های روشنفکران و مشروطه خواهان را قبلاً از نظر گذرانیدیم و بر اساس منیت قبیله‌ای آن را تحلیل نمودیم. در این جا واکنش ساختار را در قبال مطالبات سیاسی و احیاناً مذهبی اقلیت‌های محکوم بررسی و ارزیابی می‌کنیم. به ویژه این که شکل‌گیری مطالبات حقوق سیاسی قومی و مذهبی از مهم‌ترین تغییرات محیطی در افغانستان معاصر به حساب می‌آید.

در بحث قبلی مرور شد که ساختار و قدرت سیاسی در افغانستان زمان امان الله خان نیز عمدتاً در دست هم‌تبارانش متمرکز بوده و ورودی‌های آن بر روی سایر اقوام مسدود بوده است. این سیاست، با شدت و ضعفی، نسبت به تمامی غیر پشتون‌ها و در مواردی حتی نسبت به پشتون‌های خارج از خاندان و قبیله حاکم نیز اعمال می‌شده است؛ اما غلیان حساسیت‌ها نسبت به شیعیان و هزاره‌ها به دلیل تفاوت‌های مذهبی‌شان بیشتر بوده است؛ ساختار سیاسی در این مقطع تاریخی نسبت به خواسته‌های آنان هیچ‌گونه انعطافی نشان نمی‌داد. همین مسئله باعث شد که هزاره‌ها بیش از دیگر اقوام مطالبه حقوق سیاسی و مذهبی را مورد توجه قرار داده و خواهان اجرای عدالت در کشور شوند.

البته صلابت و انعطاف ناپذیری این‌چنینی ساختار سیاسی در دوران پیش از حکومت عبدالرحمن خان هم وجود داشت، اما به دلیل حاکمیت نوعی ملوک الطوائفی و خودمختاری داخلی چالش خاصی ایجاد نمی‌کرد. عبدالرحمن خان به این وضعیت پایان داد و با فضای رعب‌آوری که در دوره حاکمیتش ایجاد کرد، بسیاری افغانستانی‌ها و به خصوص هزاره‌ها و شیعیان این کشور فراتر از حیات و زنده ماندن مجال اندیشیدن نداشتند؛ در این دوره نه فقط حق سیاسی که حق حیات و آزادی‌های مذهبی آن‌ها نیز تماماً نادیده گرفته شده و به صورت سیستماتیک علیه باورهای دینی و مذهبی شیعیان مبارزه می‌شد. با آمدن امان الله خان فضای نسبتاً بازی حاکم شده و عملاً از شدت فشارهای پیشین در عرصه‌های اجتماعی و امور مذهبی علیه هزاره‌ها به مراتب کاسته شد. با این وجود در برابر ورود این مردم در ساختار سیاسی مقاومت صورت گرفت، مذهبشان به رسمیت شناخته نشد... همین مسائل هم در مراحل بعدی باعث

شکل‌گیری جریان عدالت خواهی در میان شیعیان گردید (روا، ۱۳۶۹: ۸۵-۸۲).

عدم تمکین ساختار سیاسی در قبال مطالبات بر حق سیاسی و مذهبی شیعیان و هزاره‌ها با فرهنگ سیاسی این کشور و به خصوص با عنصر خویشاوند و قبیله‌گرایی مربوط است. بی‌اعتمادی نسبت به افراد خارج از طایفه و تبار و تهدید پنداشتن نیروهای خارج از قوم و قبیله از عوامل مهم شکل‌گیری این عنصر در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای است. بی‌اعتمادی که افراد خارج از دایره خویشاوند، طایفه و تبار را نه در جایگاه رقیب سیاسی که در موضع خصم و دشمن قرار می‌دهد؛ کسانی که در پی نابودی قبیله، تاراج داشته‌های اقتصادی و اشغال موقعیت سیاسی آن‌هاست. حال به هر میزانی که مشترکات آن‌ها با قبیله حاکم کمتر باشد، خطر دشمنی‌شان بیشتر تصور می‌شود و در نتیجه بی‌اعتمادی نسبت به آن‌ها شدیدتر، حساسیت‌ها پررنگ‌تر و واکنش‌ها خشمگینانه‌تر خواهد بود. حاکمیت این منطق و باور باعث شده است که نظام‌ها و ساختارهای سیاسی زمان امان الله خان مواضع انعطاف ناپذیری را علیه مطالبات سیاسی و مذهبی هزاره‌ها اتخاذ نماید؛ زیرا هزاره‌ها بر خلاف دیگر اقلیت‌های محکوم و مطرح، گذشته از تفاوت‌های تباری، در باورهای مذهبی و اعتقادی نیز با حاکمان سیاسی و از جمله با امان الله خان اختلاف دارند و در واقع بیش‌ترین تفاوت را با آن‌ها دارا می‌باشند؛ بر این اساس شیعیان بدترین دشمن قومی و قبیله‌ای گردانندگان ساختار سیاسی نیز پنداشته می‌شوند. همین‌پندار باعث شده است که خصومت ساختار سیاسی نسبت به هزاره‌ها شدیدتر و انعطاف ناپذیری آن نسبت به مطالباتشان بیشتر باشد. چه این‌که، در صورت انطباق‌پذیری ساختار با تغییر محیط پیرامونی در وجه بازکردن ورودی ساختار سیاسی بر روی هزاره‌ها و توزیع قدرت، این به معنای تقویت خطرناک‌ترین دشمن قومی و قبیله‌ای تلقی می‌شود و یک بدعت نابخشودنی است. اقدامی که در فرهنگ قبیله‌ای غیر قابل‌پذیرش است (شفق خوانی، ۱۳۹۳/۳/۱۱ تایمز).

حال با توجه به تفاوت‌های مضاعف هزاره‌ها با قبیله و قوم حاکم این جرم سنگین‌تر و این بدعت نابخشودنی‌تر نیز خواهد بود. به عبارت دیگر حتی اگر امان الله خان بخواهد تقاضاهای هزاره‌ها را به عنوان واقعیت در حال رشد کشور بپذیرد، حامیان قبیله‌ای وی چنین اجازه‌ای را نخواهند داد؛ امری که در زمان امان الله خان دقیقاً اتفاق افتاد. امان الله خان پیشنهاد ورود افرادی از این مجموعه را در ساختار سیاسی مطرح کرد؛ اما با واکنش تند حامیان قبیله‌ای مواجه شد. در مورد حقوق مذهبی هم وی بر آن شد تا در قانون اساسی کشور مذهب شیعه را نیز به عنوان یکی از مذاهب رسمی اعلام کند؛ اما عناصر مرتجع قبیله‌ای و مولوی‌های متعصب مانع از تحقق تصمیم امان الله خان گردیدند (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۲۳).

بنابراین خویشاوند و قبیله گرایی از طریق تزریق حس بی‌اعتمادی و بدبینی در اندیشه و روان افراد نقش مهمی در انعطاف ناپذیری ساختار سیاسی نسبت به تغییرات محیط پیرامونی و عدم توانایی آن در ارائه پاسخ منطقی و مقتضی برای تقاضاهای جدید موجود در افغانستان زمان امان الله خان نیز داشته است. این در حالی است که احترام به تفاوت‌ها و احقاق حقوق شهروندان از مسلمات اسلامی است. تعلبات این‌چنینی که به مفهوم محرومیت انسان‌ها از حقوق سیاسی و... آن هم به خاطر تعلقات تباری و فکری‌شان است، برخلاف سیره رسول‌الله (ص) و پیشوایان بر حق اسلامی بوده و منافعی و مغایر اندیشه و آموزه‌های سیاسی شایسته سالارانه و عدالت‌محورانه اسلام و یک پدیده نامطلوب و توسعه نیافته نیز می‌باشد و ساختار را از کارآمدی و استفاده از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های ملی محروم می‌سازد.

۳- وابستگی ساختار سیاسی

همچنان که مرور شد، نظام و ساختار سیاسی در صورتی وابسته تلقی می‌شود که فاقد ویژگی‌های کلان‌نگری، شیوه عمل نهادی و تأثیر ناپذیری از نهادها، گروه‌ها و جریان‌های بیرونی و نفوذی بوده و مظهر مصالح گروه‌های اجتماعی خاص به حساب آید، یا ابزار دست گروه‌های اجتماعی مثل خانواده، قبیله، قوم، کلان، طبقه و... باشد و یا این‌که در شیوه عمل خود تحت تأثیر نیروهای نفوذی قرار گیرد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۳۵)؛ این ساختار یک ساختار غیر مستقل و وابسته است.

وقتی با این نگاه به ساختارهای سیاسی افغانستان زمان امان الله خان نگاه می‌کنیم، این ساختار نیز همچون ادوار پیشین و پسین مستقل و غیر وابسته به حساب نمی‌آید. کلان‌نگری، ملی گرایی، نهادمندی و عدم تأثیرپذیری از افراد، جریان‌ها، گروه‌ها... حلقه مفقوده این ساختار است. این ساختار نتوانست که به صورت نهادمند و بر اساس معیارهای ویژه سازمان‌ها عمل کند، از دستورها و تقاضاهای بیرونی متأثر نشود، به عنوان مصالح قوم و قبیله، حزب و جریان فکری خاصی تبارز نکند.

اگر در زمان قبل از امان الله خان، به تعبیر حبیبی، به عنوان مظهر اراده و مصالح محمدزایی‌ها و در مرحله بعد سایر پشتون‌ها عمل می‌کرد و ابزار دست آن‌ها بود، در زمان امان الله خان به عنوان مظهر اراده بارکزیایی‌ها و دیگر پشتون‌ها رفتار می‌کرد. همان‌گونه که توضیح داده شد، در این دوره مقامات و مناصب مختلف سیاسی و نظامی در دست بارکزیایی‌ها بود (حبیبی، پیشین: ۲۲۸)، در حوزه فرهنگی هم به ارتقاء فرهنگ و زبان پشتون‌ها اهتمام صورت می‌گرفت... (فرهنگ، ج ۱، پیشین: ۵۴۴). اولویت بخشی‌های تنگ نظرانه این‌چنینی و

بی توجهی به مصالح ملی نشان از آن دارد که ساختار سیاسی موجود مظهر اراده و مصالح قوم و قبیله‌ی خاصی بوده و به عنوان ابزار دست آن‌ها عمل کرده است. همچنین تصرف نامشروع املاک و اراضی غیر پشتون‌ها و اسکان قبایل متعدد پشتون در مناطق و مسکن سنتی هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها نشان دیگری از این امر است. بر پایه این سیاست صدها هزار پشتون در مناطق مهم و حاصلخیز مرکزی و صفحات شمال افغانستان اسکان داده شده و بافت جمعیتی این مناطق دست‌خوش تغییر جدی گردید (منصور، پیشین: ۷۰).

با توجه به این مباحث، تردیدی باقی نمی‌ماند که ساختار سیاسی افغانستان در زمان امان الله خان به صورت کامل در دست پشتون‌ها و به خصوص در خدمت منافع بارکزایی‌ها بوده و مظهر اراده و مصالح آن‌ها به حساب می‌آمد.

علاوه بر این ساختار سیاسی افغانستان در این زمان در شیوه عمل خود نیز متأثر از نیروهای نفوذی و سفارشات بیرونی (اعم از اشخاص، گروه‌ها، اقوام، نهادهای دیگر...) بوده و مستقلانه، نهادمند و بی توجه به اعمال فشارها و تقاضاهای بیرونی عمل نکرده است (فرهنگ، ج ۲، پیشین: ۵۳۳). سیاست مبارزه با فساد امان الله خان در ولایات از آن جهت شکست خورد که در عمده آن‌ها دست بستگان سراج الخواتین مادر امان الله خان دخیل بود؛ ضمن این که امان الله خان علی احمد خان پسر دایی خود را به خاطر نتیجه مذاکره با انگلیس خائن ملی دانسته و به زندان انداخت؛ اما با وساطت سراج الخواتین (مادر امان الله) آزاد نموده و در پست دولتی دیگری گماشت.

در مجموع ساختار سیاسی افغانستان در این دوره به عنوان ابزار دست قوم، حزب، منطقه... عمل نموده، فاقد ویژگی و رویکرد ملی بوده و مظهر اراده و مصالح آن‌ها به حساب می‌آمده است و وابسته تلقی می‌شود.

وابستگی ساختار سیاسی افغانستان، ریشه در مرزبندی حقوق و تکالیف اجتماعی تعیین شده در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای این کشور دارد. در این فرهنگ مرزهای حقوق و تکالیف اجتماعی تا محدوده نسبت‌های طایفه‌ای و تباری ترسیم شده و فراتر از آن را در بر نمی‌گیرد و در قامت ارتباط‌های ملی قد نمی‌دهد. لذا قبیله‌گرایان فقط نسبت به کسانی احساس تکلیف و مسئولیت می‌کنند که از لحاظ خونی و خویشاوندی با وی در ارتباط هستند؛ متناسب با همین احساس، حمایت‌هایی را نیز به عنوان حقوق متقابل اجتماعی از آن‌ها انتظار دارند. این فرهنگ فراتر از زیست قبیله‌ای و در سطح ملی و نظام سیاسی نیز تأثیرات خود را نشان می‌دهد. به این ترتیب که در یک ارتباط دوسویه، قبیله‌ی حاکم حمایت از حکومت و ساختار سیاسی قبیله‌ای را وظیفه تک‌تک اعضای خود دانسته و در برابر تهدیدات آن واکنش نشان می‌دهد و از سوی دیگر

گردانندگان ساختار سیاسی نیز تأمین منافع و خواسته‌های مشروع و نامشروع قبیله را به عنوان یک حق به رسمیت شناخته و در این مسیر تلاش و سیاست‌گذاری می‌کنند. مسیر این تأثیرگذاری حوزه ذهنی گردانندگان و کارگزاران ساختار سیاسی است که توسط فرهنگ قبیله‌ای قالب‌بندی شده و در آن حمایت‌های دوسویه و سطوح آن مشخص و ارزش‌گذاری شده است. این ارزش‌های ذهنی است که رسالت ساختار سیاسی را تعیین و ماهیت آن را مشخص می‌سازد.

تأثیرگذاری فرهنگ خویشاوند و قبیله‌گرایی در ساختار سیاسی حکومت امان‌الله خان نیز به همین نحو بوده است. در این کشور قومیت و ساخت قدرت سیاسی در یک رابطه متقابل و دوسویه به همپوشانی پرداخته‌اند. قوم و قبیله حاکم در استقرار پایه‌های حاکمیت و ساختار سیاسی و ثبات آن همکاری نموده و در برابر تهدیدات بیرونی نیز از آن دفاع کرده است؛ در مقابل گردانندگان ساختار سیاسی نیز تقاضاهایی وار شده قبیله را مورد توجه و حمایت قرار داده است (سجادی، ۱۳۸۰: ۶۲). این که گفته می‌شود «قبایل افغان، به ویژه درانی‌ها و غلزایی‌ها (که هردو از اقوام مهم و بزرگ پشتون محسوب می‌شوند) قدرت مرکزی را دست‌نشانده خود می‌دانند» (روا، ۱۳۶۹: ۳۰)، ریشه در همین مسئله دارد؛ یعنی در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای که در آن دفاع دو سویه از منافع طرفین جزء وظایف قبیله و متولیان ساختار سیاسی تعریف شده است.

علاوه بر این محدود بودن دایره احساس مسئولیت در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، این پیامد را نیز دارد که جایی برای شکل‌گیری حس مسئولیت در قامت ملی و فراقومی در ذهن و ضمیر متولیان ساختار سیاسی نمی‌گذارد و گردانندگان ساختار قدرت هیچ‌گونه احساس وظیفه و تکلیفی نسبت به افرادی خارج از دایره قوم و قبیله نمی‌کنند. در خلأ حضور چنین حسی طبیعی است که شهروندان غیر هم‌تبار و منافع آن‌ها در بوته فراموشی و بی‌توجهی سپرده شود؛ بدتر این که منافع آن‌ها به صورت تعمدی قربانی مصالح قوم و قبیله‌ی حاکم گردد. بازتاب بعدی مرزبندی تنگ نظرانه‌ی حق و مسئولیت، در حوزه حق و قانون قابل رؤیت است. طبق این فرهنگ حرمت و ثبات حق و قانون به پای مناسبات و روابط قبیله‌ای شکسته می‌شود و از میان می‌رود. زیرا در فرهنگ قبیله حق، مسئولیت... را رابطه‌ی خویشاوندی و تباری تعیین می‌کند؛ استدلال و منطق در برابر این رابطه رنگ می‌بازد. این ویژگی زمینه‌ی نقض قوانین و حرمت‌شکنی را نسبت به حق فراهم می‌سازد و بنیان قضاوت‌هایی می‌شود که در آن پای شتر هم‌تبار چند برابر خون انسان خارج از دایره قوم و قبیله می‌ارزد، معیارهای سازمانی با سفارش‌ها و نامه‌های افراد، نهادها و جریان‌های متنفذ نادیده گرفته می‌شود... این دو بازتاب و پیامد خویشاوند و قبیله‌گرایی نیز نقش مهمی در وابستگی ساختار سیاسی افغانستان زمان امان‌الله خان داشته و زیر پا گذاشتن اصول و

قوانین سازمانی و تأثیرپذیری از گروه‌های نفوذی را باعث شده است. این در حالی است که وابستگی ساختار سیاسی و حرکت‌های تنگ نظرانه و در مسیر تأمین منافع افراد و جریان‌های خاص و بی‌توجهی و یا کم‌توجهی نسبت به خواسته‌های دیگر شهروندان، از نظر اسلام توسعه نیافته و ظالمانه به حساب آمده و با روح عدالت طلبی و قانون گرایی اسلام و سیره زعمای برحق اسلامی در تعارض است.

نتیجه‌گیری

از امان الله خان به عنوان محور مشروطه خواهان دربار یاد شده است که پرچم اصلاحات برافراشته و سودای تغییر و توسعه در سر داشت. برافراشتن این پرچم انتظاری را خلق می‌کند که در آن مبتنی بر مسلمان بودن قاطبه مردم افغانستان ساختار سیاسی در این کشور نیز تغییر کند و بر پایه ارزش‌ها و بایسته‌های اسلامی توسعه یابد. به عبارت دیگر به جای تمرکزگرایی تبار گرایانه به ساختار غیر متمرکز و مبتنی بر شایسته سالاری، به جای انعطاف ناپذیری به انعطاف و انطباق پذیری و به جای وابستگی به استقلال ساختار سیاسی توجه نموده و پناه ببرد. چه این که از منظر اسلامی دسته اول این نوع ساختار توسعه نیافته و دسته دوم آن توسعه یافته به حساب می‌آید. اما آن چه تحت عنوان ساختار سیاسی از امان الله خان حکایت شده است، دلالت بر نابجا بودن این انتظار دارد؛ ساختار سیاسی افغانستان در این دوره نیز دست نخورده و بدون تغییر باقی مانده و دقیقاً همان شاخص‌ها و ویژگی‌های را دارد که از نظر اسلامی توسعه نیافته و غیر اسلامی معرفی شده است.

توسعه نیافتگی ساختار سیاسی اسلامی در این دوره تاریخی، ریشه در فرهنگ سیاسی قبیله‌ای حاکم بر جامعه و بر ذهن و ضمیر وی دارد. این فرهنگ با ویژگی‌های منیت و خودمداری و خویشاوند و قبیله‌گرایی ساخت ذهنی امان الله خان و حامیان قبیله‌گرایی را قالب‌بندی نموده و از این طریق، به عنوان محرک فکری و ذهنی، با ساختار سیاسی حکومت وی ارتباط برقرار کرده است. به عبارت دیگر ارزشمند بودن منیت در فرهنگ سیاسی کشور باعث شده است که ذهن امان الله خان در تقابل منافع شخصی و ملی با مشروطه خواهان دچار اختلاف شوند و نسبت به مطالبات آن‌ها انعطاف ناپذیری نشان دهند؛ همچنین فرهنگی بودن خویشاوند و قبیله‌گرایی موجود در فرهنگ سیاسی کشور باعث شده است که ساختار سیاسی حکومت امان الله خان مواجهه دوگانه با شهروندان داشته باشد؛ از یک سو به عنوان مظهر اراده و مطالبات هم‌تباران عمل نموده و ساختار سیاسی را در دست هم‌تباران متمرکز سازد، از سوی دیگر نسبت به مطالبات دیگر اقلیت‌ها انعطاف ناپذیری نشان دهد و از سوی سوم استقلال ساختار سیاسی مخدوش شده و وابسته به قوم و قبیله خاصی تلقی گردد و نسبت به خواسته‌های آن‌ها اهتمام و نسبت به مطالبات افراد خارج از این دایره بی‌توجهی نماید. زیرا که ذهنیت خویشاوند و قبیله‌گرایانه وی از یکسو احساس مسئولیت و وظیفه امان الله خان را در محدوده تیره و تبار وی معرفی نموده است، از سوی دیگر افراد خارج از این مجموعه را غیر، بیگانه، دشمن و غیر قابل اعتماد تلقی کرده است. بر پایه این ویژگی فکری است که ساختار حکومت امان الله خان متمرکز شده و ماهیت تباری گرفته، منافع دیگر شهروندان نادیده گرفته شده و ساختار به عنوان مظهر اراده بارکزی‌ها و پشتون‌ها عمل نموده است.

منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابوالفتحی، محمد؛ محمدی، محمد کریم (۱۳۹۴). آسیب‌شناسی نسبت میان فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی در ایران، علوم سیاسی، ش ۳۳.

احمدی، حمید (۱۳۷۶). قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه یا واقعیت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۶ - ۱۱۵.

ازکیا، مصطفی؛ غفاری، غلامرضا (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی توسعه، کیهان، چ ششم، تهران.

آینه‌وند، صادق (۱۳۶۷). تاریخ سیاسی اسلام، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.

بارنز، ای‌اچ؛ بکر، هری (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه اجتماعی (از جامعه ابتدایی با جامعه جدید)، جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی، تهران: امیرکبیر.

بینش، محمد وحید (۱۳۸۸). افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان.

پای، لوسین (۱۳۷۰). فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، نامه فرهنگ، سال دوم، ش ۶ و ۵. ثقفی، سید محمد (۱۳۷۶). ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: هجرت.

الجابری، محمد عابد (۱۳۸۴). عقل سیاسی در اسلام، عبدالرضا سواری، تهران: گام نو.

جعفری، محمد تقی (۱۳۶۹). حکمت اصول سیاسی اسلام، تهران: بنیاد نهج البلاغه.

جمعی از نویسندگان (۱۳۸۱). حکومت علوی، ساختار و شیوه حکومت، احمد حیدری، قهر و مدارا در حکومت علوی، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.

دای‌فولادی (۱۳۷۷). افغانستان: قلمرو استبداد، بی‌جا: بی‌نا.

دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور (۱۳۷۸). مجموعه مقالات تحزب و توسعه سیاسی (۱) مبانی نظری و آموزه‌ها، رحمانی زاده دهکردی، حمید رضا، دیدگاه‌های مختلف درباره توسعه نیافتگی سیاسی، تهران: همشهری.

رضاقلی، علی (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مار دوش، تهران: نی.

روا، الیور (۱۳۶۹). افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی.

- ساعی، احمد (۱۳۸۴). توسعه در مکاتب متعارض، تهران: قومس.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و حکومت، قم: بوستان کتاب.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۵). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: فرزانه روز.
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۷). مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۳۶ - ۱۳۵.
- سو، آلوین ی (۱۳۸۸). تغییر اجتماعی و توسعه، محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سوری، غلام عباس؛ خیشوند، مراد (۱۳۸۲). توسعه و توسعه نیافتگی نگاهی دوباره به نقش تعاونی در توسعه کشور، تعاون، ش ۱۳۹.
- شفق خواتی، محمد (۱۳۸۸). عقلانیت سیاسی و ساخت قدرت در افغانستان معاصر، پایان‌نامه ارشد، دانشگاه مفید.
- عارفی، محمد اکرم (۱۳۹۳). توسعه سیاسی در افغانستان؛ موانع و چالش‌ها، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۵). بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.
- عباس نژاد، محسن (۱۳۸۴). قرآن؛ مدیریت و علوم سیاسی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه.
- عطایی، محمدابراهیم (۱۳۸۴). نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، جمیل الرحمن کامگار، کابل: میوند.
- علیخانی، علی اکبر (۱۳۸۴). توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی (ع)، تهران: امیرکبیر.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۸۴). افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، تهران: جمهوری.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۴). افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ و ۲، قم: اسماعیلیان.
- الفنستون، استوارت (بی‌تا). افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، محمد آصف فکری، مشهد: آستان قدس رضوی.
- فیرحی، داود (۱۳۸۸). تاریخ تحول دولت در اسلام، قم: دانشگاه مفید.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۲). بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران: قومس.
- گریکو ویچ کارگون، ویکتور (۱۳۶۵). افغانستان در دهه بیست و سی قرن بیستم، جلال الدین صدیقی، بی‌جا: منو تایپ مطبوعه دولتی.

گریگوریان، وارثان (۱۳۸۸). ظهور افغانستان نوین، علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان.
مایل هروی، نجیب (۱۳۷۱). تاریخ و زبان در افغانستان، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

مصباح زاده، سید محمد باقر (۱۳۸۸). تاریخ سیاسی مختصر افغانستان، تهران: مرنديز.
مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، ج ۲ و ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
منصور، عبدالحفیظ (۱۳۹۲). موانع توسعه سیاسی در افغانستان، کابل: سعید.
موسوی همدانی، سید محمد باقر (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، قم: انتشارات جامعه مدرسین قم.

موسوی، سید عسکر (۱۳۸۷). هزاره‌های افغانستان، اسدالله شفایی، قم: اشک یاس.
ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۹). زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
واینر، مایرون؛ هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲). درک توسعه سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱). موج سوم دموکراسی، احمد شهسا، تهران: روزنه.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، محسن ثلاثی، بی‌جا: نشر علم.

هاوتن، دیود پاتریک (۱۳۹۳). روانشناسی سیاسی (موقعیت، افراد و مصادیق)، علی اشرف نظری و شهرزاد مفتوح، تهران: قومس.

هایمن، آنتونی (۱۳۷۷). افغانستان در زیر سلطه شوری، اسدالله طاهری، تهران: شباهیز.
یو، دال سیونگ (۱۳۸۱). فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، تهران: خانه سبز.